

مخاطرات «پائولین» بودن* (بخش دوم)

● فرانسیس دیویس
علی ملائکه



مصاحبه‌ای که منتقد فیلم، فرانسیس دیویس با پائولین کیل انجام داد، یکی از آخرین مصاحبه‌های این منتقد فیلم با سابقه مجله «نیویورکر» است که در ماه سپتامبر درگذشت. در بخش اول این مصاحبه، پائولین کیل به بحث درباره

دوران حرفه‌ای‌اش در «نیویورکر» و روابطش با ویلیام شاون سردبیر مجله، روزهای ابتدایی کارش و فیلم‌هایی از حرمت برگرفته تا "Deepthroat" پرداخت. در بخش دوم مصاحبه، کیل درباره کارگردانی که می‌ساخته است و نوپیدی‌اش از سینمای معاصر و علاقه محدودش به تلویزیون گفتگو می‌کند.

فرانسیس دیویس: آیا هیچ وقت آنرود هیچکاک را ملاقات کردید؟

پائولین کیل: بله؛ و اوقات خوبی را با او نگذراندم، زیرا او می‌خواست در مورد فیلم‌ها صحبت کند. اما در واقع به تماشای هیچ کدام از آنها نرفته بود. همسرش فیلم‌ها را دیده بود و بسیار با اطلاع و بسیار خوش‌مخبر بود. او را بسیار دوست داشتم؛ اما هیچکاک مرتباً صحبت‌هایی ما را قطع می‌کرد و در مورد ابزار شراش و مجموعه شامپاین‌هایش حرف می‌زد. هنگامی صحبت به هنرپیشه‌ها رسید، بسیار ناراحت شدم. زیرا او اغلب آنها را نه پس از دیدن بازی‌شان در «سینما» بلکه با دیدن آنها در ریل فیلمی که کارگرداران آنها برای او می‌آوردند، برای نقش‌ها انتخاب می‌کرد. بنابراین او تنها

معدودی از صحنه‌های برجسته بعضی از نقش‌های آنها را می‌دید. او در مورد امکانات بعضی از هنرپیشه‌ها چیزی نمی‌دانست و این وضع با احساس، در مورد این که نباید بداهه‌سازی کند تشدید می‌شد. او می‌گفت که کاری‌تان نباید بداهه‌سازی را مجاز بشمرد، با وجود این که خودش در ابتدای دوران حرفه‌ای‌اش به بداهه‌سازی بسیاری دست زده بود. و بعضی از بهترین آثارش مربوط به این دوره می‌شد. به نظر من بخشی از خشکی و انعطاف‌ناپذیری فیلم‌های متأخر او، ناشی از این احساس بود که هر چیزی باید از پیش محاسبه شده باشد؛ به این ترتیب امکانی برای مشارکت، خلاقانه بازیگران باقی نمی‌ماند. شما فقدان این مشارکت را در فیلم‌هایی چون «نیز» و «زانی» و به نظر من در همه فیلم‌های متأخرش احساس می‌کنید. او کاملاً انعطاف‌ناپذیر بود. تقریباً مانند یک «تعبیه شده».

● به نظر شما همین موضوع باعث صدمه خوردن به بازی

هنرپیشه‌هایی مانند شون کانری در فیلم «ماری» شد؟

■ من به خصوص در مورد شون کانری از او سؤال کردم، زیرا متعجب شده بودم که چرا در «زانی» این قدر خشک و بی‌روح بازی می‌کند. هیچکاک گفت: «خوب؛ این مرد هرگز نمی‌تواند بازی کند، متوجه‌اید؛ او فقط می‌تواند...» (را بازی کند) و من شگفت‌زده شدم، زیرا کانری در آن زمان بعضی از بهترین بازی‌هایش را دانست ارائه می‌کرد. زیرا به نظر من او بعدها حتی بهتر هم شد، هنگامی که در فیلم «ماری» که می‌خواست سلطان باشد و برخی

فیلم‌های بعدیش نقش آفرینی کرد. به هر حال او در آن دوران هم بازی‌های فوق‌العاده‌ای را انجام داده بود، و به نظر نمی‌رسید هیچ‌کاک اصلاً به آنها علاقه‌ای داشته باشد. به نظر می‌رسد که او علاقه‌ای به بازیگران ندارد.

۱۲ در مقابل، فکر نمی‌کنید بعضی کارگردان‌ها بیش از حد ایده بااهم‌سازی را به کار می‌بندند، برای مثال جیمز توپاک [James Toback]؟

■ به نظر من توپاک استعداد زیادی دارد، اما فکر نمی‌کنم که در حال تکامل به صورت یک کارگردان باشد. به نظر من او از لحاظ کار نکردن روی فیلمنامه زیاد روی می‌کند و اجازه می‌دهد که بازیگران هر چه می‌خواهند بگویند و شخصیت‌هایشان را ایجاد کنند. من عاشق آن نوع بداهه‌سازی هستم که آلتون در فیلم‌هایی نظیر تنوین انجام داد؛ به این شکل که تجربه‌های بازیگران را با تجربه‌های شخصیت‌های فیلم آمیخته کرد. توپاک آن فریچه و آن کوشایی را ندارد. او تمایل دارد که به هر نوع مداخله‌های دست‌بزنند، و بعد سعی می‌کند در اتاق تدوین تصاویر را کنار هم بگذارد، و من فکر نمی‌کنم که نتایج این کار خیلی جالب باشد.

۱۳ ما درباره ژان لوک گدار صحبت می‌کردیم. شما درباره فیلم‌های اولیه‌اش یا استیاق بسیار نوشتید؟ او چگونه آمدی بود؟

■ من در ابتدای دوران حرفه‌ای‌اش عمرهایی خودمانی را با او گذراندم. او بسیار خوشرو و مهربان بود. انگلیسی‌اش خیلی خوب نبود، اما آن قدر انگلیسی می‌دانست که با هم ارتباط برقرار کنیم، و افراد دیگری همراه بودند که گاهی در مورد بعضی کلمات کمک می‌کردند. بعدها کاملاً با من دشمن شد، و نمی‌دانم که این به خاطر فیلم‌های سیاسی‌اش بود که برخلاف فیلم‌های ابتدایی‌اش از آنها خوشه نمی‌آمد یا نه. همیشه آشنایی خصوصی داشتن با یک کارگردان دردناک است، زیرا تقریباً همیشه آنها هنگامی که یکی از فیلم‌هایشان را دوست ندارد، به آن را موضعی بسیار شخصی تلقی می‌کنند. بدون توجه به این که شما چقدر سایر کارهایشان را دوست دارید، یک نقد منفی ذهن آنها را اشغال می‌کند.

۱۴ با این حال کارگردانانی بودند که نسبت به نقدها تقریباً بی‌توجه بودند.

■ آنها نسبت به نقد منفی بی‌توجه نبودند، اما بعضی از آنها در این مورد با گذشت برخورد می‌کردند. جان بورمن به طرز فوق‌العاده‌ای مهربان بود. در یک مورد من احساس عذاب مذهبی کردم و آن هنگامی بود که من یکی از فیلم‌های او را دیده بودم و بعد در یک مهمانی یکدیگر را ملاقات کردیم و من سعی داشتم که از موضوع فیلم اجتناب کنم، و او سال‌ها بعد به من گفت که متوجه ناراحتی من بوده است. بسیاری از بازیگران فوق‌العاده مهربان بودند. باریبارا استرایسنده هنگامی که نقد بسیار تند در مورد فیلم

Funny Lady نوشتیم، بسیار مهربان بود. او به من تلفن کرد تا با من خوش‌وبش کند، که البته برای یک هنرپیشه کاری غیرمعمولی است. عموماً آنها در واقع نسبت به هر چیز منفی که شما بگویید برخورد خصمانه پیدا می‌کنند. مقصودم این است که، حتی اگر یک خط از نقد شما در مورد فیلم مثبت نباشد، آنها هرگز شما را نمی‌بخشند.

۱۵ آخرین سئوال درباره گدار؛ من اخیراً بسیاری از فیلم‌های ابتدایی او را دوباره تماشا کرده‌ام. احتمالاً به استثنای از منفی‌نهاد، آنها در واقع آدم را برای تماشا جلب نمی‌کنند، گرچه هنوز فکر می‌کنم آنها فیلم‌های بزرگی برای دوران خودشان هستند. آیا به نظر شما ایده جذابیت دائمی یک اثر هنری، زیاده در مورد سیشما هم مصداق دارد؟

■ نه؛ به نظر من مصداق ندارد. به نظر من فیلم سینمایی یک شکل هنری مردم‌پسند است و فیلم‌ها می‌توانند در زمانی - زمانی که چیزی جدید را بیان می‌کنند - ارزش بسیار زیادی برای ما داشته باشند؛ اما آنها به سرعت کهنه می‌شوند، همچنان که آن چه ارائه می‌کنند، مورد تقدیر و توجیح می‌شود. شما نمی‌توانید جنبه روزنامه‌نگارانه گدار را نادیده بگیرید. او آغازگر دوران خودش بود. فیلم‌های آلتون ممکن است بیشتر دوام بیاورند - فیلم‌های بزرگس - به نظر من آلتون تعداد زیادی فیلم‌های بزرگ یا بسیار خوب ساخته است. دیدن آنها میل تماشا کردن چند ایستگاه تلویزیونی در یک زمان است. من نمی‌دانم این حقیقت را چگونه توجیه کنم، که هنگامی که او خوب است، فوق‌العاده است و هنگامی که خوب نیست، بسیار بد است.

۱۶ شما به این خاطر مشهور - یا به گفته بعضی‌ها انگشت‌نما - بودید که هرگز فیلمی را بیش از یک بار نمی‌دید، اما حالا دارید...

■ یک بار دیگر فیلمی را می‌بینم؟ من هنوز هم فیلم‌ها را دوبار تماشا نمی‌کنم، باخزه است. من فقط احساس می‌کنم که در دفعه اول فیلم را می‌فهمم. در مورد موسیقی وضع متفاوت است. مشخص به کلی با دیدن چندباره یک فیلم واکنش‌های بسیار متفاوتی نشان می‌دهند. من شگفت‌زده می‌شوم وقتی که با منتقدان واقف خوبی صحبت می‌کنم، که مطالب لازم را می‌دانند و باز فیلم را برای ۸ یا ۱۰ یا ۱۲ بار می‌بینند. من نمی‌فهمم چگونه آنها می‌توانند این کار را بدون متنفر شدن از فیلم انجام دهند. من که بیزار می‌شوم.

۱۷ پس شما عادتتان را نسکستاید و تصمیمتان را گرفته‌اید. من امروز دوباره به تماشای تنوین می‌روم؟

■ نه؛ به فکرم بودم، زیرا گمان می‌کنم این نسخه جدید DV1D به زودی بیرون بیاید، و به این خاطر که اخیراً مقاله‌های فوق‌العاده‌ای در مورد تنوین خواندم که از سایت مجله سالون [Salon] پیاده شده بود. مقاله را می

ساوهیل [Ray Sawhill] نوشته است و فکر می‌کنم بهترین مقاله دربارهٔ یک فیلم است که در این سال‌ها خوانده‌ام. این مقاله مرا به یاد هیچانی انداخت که هنگام نوشتن در مورد تئوری در بیست و پنج سال پیش احساس می‌کردم.

□ آیا شما شبکه اینترنت را برای نقد فیلم‌ها واری می‌کنید؟

■ این مقاله‌ها را دوست‌انم برای من پیاده می‌کنند. من در مورد وسائل مکانیکی، یک ابله تمام عیار هستم و همیشه هم بوده‌ام؛ به همین خاطر است که با دست می‌نویسم. و این امر تبدیل به فرآیندی ارگانیک شد، البته به نظرم این هم تراشیدن دلیلی از جانب من برای عدم اجبار به یاد گرفتن کار با وسائل ماشینی بود.

□ شنیده‌ام که زیاد تلویزیون تماشا می‌کنید.

■ من چند سریال را به‌طور منظم تماشا می‌کنم. مثلاً سریال «جنج غربی» [The West Wing] را. اما برنامه‌های دیگر را نه چندان. این سریال‌ها از اغلب فیلم‌های سینمایی که اخیراً دیده‌ام بسیار بیشتر جالب توجه‌اند.

□ تعجب کردم که به سوپرانو [The Sopranos] اشاره نکردید.

■ من عاشق سری اول آن بودم و به‌طور مرتب تماشا می‌کردم. به نظرم بازی‌های فوق‌العاده‌ای در آن انجام شد، به‌خصوص از نانسی مارچاند [Nancy Marchand]. او در آن نقش بسیار اعجاب‌انگیز بود. اما به نظر می‌رسد که این برنامه خام و پیش پا افتاده شده و بیش از استحقاقش بحث برانگیخته است.

□ سری اول سوپرانو در مقایسه با دو قسمت اول فیلم پدر خوانده یا

رفقای خوب [Good Fellas] در چه سطحی قرار می‌گیرد؟

■ در مقایسه با رفقای خوب که به نظر من بسیار ضعیف بود، کاملاً بالاتر قرار می‌گیرد. اما در مقایسه با پدر خوانده، مثل این است که هر فیلم جدیدی را یا انیشتین مقایسه کنید. دو قسمت اول پدر خوانده شاید بهترین فیلم‌هایی باشند که در این کشور ساخته شده‌اند. نامنصفانه است که از یک سریال تلویزیونی انتظار داشته باشید که معادل آن باشد. اما سوپرانو کیفیت خاص خودش را و طنز خاص خودش را داشت. هنرپیشهٔ مرد نقش اول، فریبندگی عامیانهٔ فوق‌العاده‌ای داشت. تماشای صعود و سقوط جاسارت او، برای سرگرم نگه داشتن آدم از این هفته تا هفته بعد کافی بود.

□ سریال جنج غربی در مقایسه با فیلمی مانند رنگ‌های اصلی

[Primary Colors] چگونه است؟

■ بسیار خوب؛ گرچه بعضی قسمت‌هایی خیلی ضعیف داشته است. اما

شوی خوبی است. زنان بسیار زیبایی در آن بازی می‌کنند که معمولاً نقش‌های خوبی به آنها داده نمی‌شود.

رنگ‌های اصلی فیلم واقعاً بسیار سرگرم‌کننده‌ای است، و من بر مبنای نقدها به این عقیده نرسیدم. من دریافتن این‌که مایک نیکولز بهترین کارش را در این فیلم ارائه کرده است، شگفت‌زده شدم. او کارگردانی نیست که من به‌طور معمول نسبت به کارهایش خیلی مشتاق باشم و فیلم، فیلم‌نامهٔ ناموفقی داشت، اما نیکولز سبک و آهنگ به آن بخشیده است و مطمئنم که ما می‌توانیم امروزه کمی سبک و آهنگ در فیلم‌هایمان بکار ببریم.

جان تراولتا هنرپیشه‌ای بسیار صمیمی و بی‌آلایش است، به طوری که آدم گاهی نمی‌داند که آیا او درست شناخته است، اما او هنرپیشهٔ فوق‌العاده‌ای است. ایفای نقش کلینتون بوسلیهٔ او در رنگ‌های اصلی اجرای لذت‌بخش و در عین حال مشکلی بود که صرفاً به تقلید هویت ختم نمی‌شد، اما من او را در فیلم‌های ابلهانه‌ای هم دیده‌ام که نمی‌توانستم باور کنم او با وجود چنین صداقتی، بازی در آنها را پذیرفته باشد. او نقش آدم‌های هالو را بازی می‌کند و این کار را با چنان احساس صمیمانه‌ای انجام می‌دهد که آدم را کاملاً متقاعد می‌کند، من متوجه شده‌ام که هنگام ظاهر شدن او در گفت‌وگوهای تلویزیونی، گرایشی در میزبانان وجود دارد که با او به شکل ترحم‌آمیزی رفتار کنند، با این گمان که او شخص خیلی باهوشی نیست. به هر حال؛ چه باهوش و چه غیر آن، او بازیگر قابل توجهی است.

□ فکر نمی‌کنید که پیروی او از کلیسای سانتیولوژی [Scientology] علت این موضوع باشد؟

■ احتمالاً؛ اما آنها با تام کروز به شکل ترحم‌آمیز رفتار نمی‌کنند. □ حالا راجع به سریال سکی و شیر بحث کنیم. ■ به نظر من سریال معرکه‌ای است. احساس نویی را بر می‌انگیزد زیرا در گذشته جرأت نمی‌کردند چنین فیلمی را در تلویزیون به نمایش بگذارند. آن دخترهایی که در مورد مردها بحث می‌کنند، نحوه‌ای که مردها در مورد زن‌ها بحث می‌کنند و بیسرفرت عالی داستان. قسمت‌هایی از این سریال واقعاً مرا به خنده انداخته است و نمی‌توانم آنها را فراموش کنم.

□ آیا فکر می‌کنید که اکنون تلویزیون کاری را انجام می‌دهد که به هر دلیل، فیلم‌های سینمایی ظاهراً قادر به انجام آن نیستند؟

■ خوب؛ نه فیلم‌های سینمایی قبلاً آن کارها را انجام داده‌اند و نه می‌توانند به انجام مداوم آنها ادامه دهند. برای همین است که من علاقه‌ای به دیدن فیلم‌های حماسی بزرگ مانند گلا دیاتور ندارم. آنها به تقلید از

فیلم‌های حماسی می‌پردازند که من با آنها بزرگ شدم، مانند بن‌هور، من نمی‌خواهم دوباره آنها را ببینم. مطالب اصلی این فیلم‌ها مشابه است. دیگر نمی‌توان فیلم سینمایی فراتر از آنها ساخت. اما می‌توان یک شوی تلویزیونی نوبل‌برنده خوب ساخت.

■ اخیراً مقاله‌ای اصلی نیوریک دربارۀ مایکل

جی. فاکس [Michael J. Fox] و بیماری پارکینسون بوده. یک ستون را به شما اختصاص داده بود. یک دوست مشترک به من گفت که شما از این مقاله شاکا بودید که آنها مطالب پارکینسون را که شما مجبور شده‌اید درباره بیماری‌تان بسازید، حذف کرده‌اند.

■ فکر می‌کنم که نسبت به آنها کمی غیرمنصف بودم. آنها مجبور شده بودند بعضی از جوک‌هایی را که من درباره این بیماری ساخته بودم چاپ کنند. مردم می‌خواهند این موضوع‌ها با غم و شعله همراه باشند و می‌خواهند که شما یک قربانی باشید. من احساس نمی‌کنم که قربانی هستم. من بسیار بسیار خوشبخت بوده‌ام. اکنون من با باهایی در هم ریخته در اینجا هستم. ولی به اندازه چند سال قبل در مورد بیماری پارکینسون احساس بدی ندارم. من اموختم که به نحوی آن را مهار کنم. مشکل این است که شما زندگی‌تان را با مصرف داروها می‌گذرانید، و می‌دانید که اثرات جانبی داروها به‌طور هولناکی غلبه خواهند کرد.

■ به نظر من بیماری پارکینسون دلیل بازنگشتن شما از نیویورک بود.

■ بیماری به علاوه این حقیقت که من ناگهان نتوانستم درباره برخی فیلم‌ها چیزی بگویم. آنها صرفاً بسیار مؤخرف بودند، و من بیش از این درباره تعداد بسیاری فیلم مؤخرف، نقد نوشته بودم. من هنگامی عاشق نوشتن درباره فیلم‌ها هستم که بتوانم در آنها چیزی کشف کنم. وقتی بتوانم چیزی از آنها پیدا کنم که بتوانم به مردم ارائه کنم. در هفته‌ای که از کار کنار گرفته‌ام، برای آن برنامه‌ریزی قبلی نکرده بودم. اما درباره چند فیلم



مطالب نوشته بودم، و وقتی آن‌چه را نوشته بودم خواندم، تنها احساس امیدواری فراوانی کردم. فکر کردم من چیزی از دیدن این فیلم‌ها نصیب نشده‌ام، اما با دیگران آن را قسمت کنیم.

یکی از این فیلم‌ها، فیلم صحنه‌هایی از یک بازار [Scenes from a Mall] با شرکت وودی آلن و بت میدلر [Betie Midler] بود. من نمی‌توانستم نقد بد دیگری دربارۀ بت میدلر

بنویسم. من قبلاً به خاطر فیلم کوتاه [Benches] از او انتقاد سختی کرده بودم. چگونه می‌توان به سرزنش افراد فیلمی پس از فیلم دیگر ادامه داد. هنگامی که می‌دانید آنها تنها چند سال پیش آدم‌های بزرگی بودند؛ وقتی که عواطف بسیار زیادی را دثار تحسین افرادی می‌کنی که چندسال بعد مجبوری به سختی از آنها انتقاد کنی، روحیه‌ات خراب می‌شود. و وودی آلن سزاوار آن قدر بد بودن در فیلم صحنه‌های بازار نیست. من احساس اشتیاق زیادی نسبت به فیلم‌های اخیر او نمی‌کنم. اما به نظر من قسمت‌هایی از شوهران و همسران [Husbands and Wives] کاملاً جذاب است. من از بازی جودی دیویس [Judy Davis] لذت بردم. اما هیچ کدام از فیلم‌های وودی آلن که از آن به بعد من دیدم واقعاً مرا هیجان‌زده نکرده است. آدم نمی‌تواند برای بعضی از این موارد توجیهی بیابد، جز آن‌که داستان بد است. هنرپیشه‌های نقش مقابل بد هستند. وقتی در فیلمی چیزی بد است، همه چیز آن بد می‌شود، و صرفاً عمر برای نوشتن درباره آنها تنها پایه عذاب و ناراحتی است.

■ شما اغلب باعث شوکتی محاسبه‌کنندگان می‌شوید؛ وقتی به آنها می‌گویید که دهه مورد علاقه شما در تاریخ سینما، دهه ۱۹۷۰ است.

■ این واقعیت که من در دهه هفتاد نقد فیلم می‌نوشتیم، مرا شیفته می‌کند. هنگامی که کارگردانی به عرصه آمدند که واقعاً بعدی جدید را به این رسانه بخشیدند. فقط فکر کنید؛ من می‌توانم درباره گدار و تروفو، آلمن و کوپولا، و فیلم‌هایی که افراد حتی دربارۀش صحبت نمی‌کردند می‌نوشتیم. مانند فیلم "Land and Lord" از هال اشبی که فیلمی فوق‌العاده بود. بعد ناگهان

همه امیدهایی که ما در مورد فیلم‌ها داشتیم به باد رفت. یک فیلم خوب پیامدهای وحشتناکی به دنبال آورد. روزانه واقعا فیلمی عالی بود. من در تمام طول نمایش آن خندیدم. با این حال این فیلم نشانگر واقعه‌ای بود. بعد از قرار گرفتن فیلم جنگ ستارگان در رأس آن - آن جنگ ستارگان سزخرف و دنباله‌هایش - فیلم‌ها دیگر هرگز مثل پیش از آن نبوده‌اند. فیلم‌ها به جهتی که فکر می‌کردیم نرفتند، آنها راه دیگری را برگزیدند. دیگر به ندرت فیلم کوچکی وجود دارد که مردم به تماشا پس بروند، و بعضی از فیلم‌های جالب‌تر را تماشا نمی‌کنند. من از دیدن فیلم سه پادشاه [Three Kings] لذت بردم که به نظر من بهترین فیلم آمریکایی است که در سال گذشته دیدم. اما این فیلم طرفداران خیلی زیادی نداشت، حتی با وجودی که نقش اول آن را جرج کلونی بازی می‌کرد و بسیار خوب هم بازی کرده بود. فیلم مامفورد [Mumford] از لارنس کاسدان [Larry Kasdan] که در رسانه‌ها آن را مردود شمرده‌اند، به نظر من فیلم مسحورکننده‌ای بود، اما به دلایل عجیبی ما دیگر به دیدن فیلم‌های سبک و جذاب نمی‌رویم. مردم انتظار دارند که فیلم سنگین و میانگامیز باشد. مثل ریاضی آمریکایی [American Beauty] ما به جامعه‌ای زنجرت و بی‌ملاحظه تبدیل شده‌ایم. من به دیدن فیلم‌هایی می‌روم که به نظرم جالب توجه‌اند؛ فیلم‌هایی که هیچ‌کس برای آنها ارزش قائل نیستند. مردم دودستی به فیلم ماژیک [Matrix] می‌چسبند. برای خیلی مشکل است که توضیح دهم چرا این فیلم را بسیار دوست دارم، اما به نظرم فیلم خیلی خوبی است. فیلم‌هایی هستند که واقعا سرگرم‌کننده هستند و من نمی‌دانم چرا این قدر سرگرم‌کننده‌اند.

فیلم ماگنولیا [Magnolia] یکی از آنها بود. شماری از فیلم‌ها هستند که من آنها را به دلایل غریب‌تری دوست داشته‌ام. یکی از آنها فیلم "High Fidelity" بود که مونتاز سریع بسیار خوبی داشت. به نظر می‌رسد انتهای صحنه‌ها به گونه‌ای حذف شده بود که واقعا تأثیرگذار بود. بدون این که پرتی وجود داشته باشد. من تا پایان فیلم واقعا لذت بردم. من عاشق فیلم‌هایی هستم که بیشتر کاوشگرانه هستند. من از فیلمی فرانسوی که چند سال پیش تنها معدودی افراد به دیدن آن رفتند، لذت برده‌ام. فیلمی از برنارد بلیو [Bernard Blier] به نام مرد من [My Man] که تقریباً رسانه‌ها به آن اشاره‌ای نکردند. اما تا حدودی دارای کیفیت‌های فیلمی آخوین تانگو [Last Tango] بود. فیلم‌های خیلی زیادی نیستند که چیز جدیدی را به دست دهند. بسیار مشکل است که مردم را وادار کرد که به دیدن فیلم‌هایی بروند که به همان اندازه فیلم‌هایی چون ترفان کمان [The Perfect Storm] یا جین پوست [The Patriot] در مورد آنها تبلیغ نشده

است. من نمی‌توانم باور کنم افرادی که آنها را می‌شناسم به دیدن این فیلم‌ها بروند. از این فیلم‌ها چه تمییب آنها می‌شود؟ تا به نظر می‌رسد که امروزه خطا منسی‌ای در مورد بعضی فیلم‌ها حاکم شده است، که گویی هیچ‌کس نمی‌خواهد غیرعادی به حساب آید و بگوید «یک دقیقه صبر کنید، این فیلم نازلی است.»

■ به نظر حرفه شما تا حدی درست باشد. در حال حاضر تعدادی معتقد خوب وجود دارند. اما یک ذهنیت گروهی حاکم است. این ذهنیت بر منتقدان شهرهای کوچک بیشتر تأثیرگذار است تا افرادی که در شهرهای مانند State و Salon می‌نویسند. من گاهی نوشته‌های افرادی بسیار تحصیل کرده را می‌خوانم، که تمام عواطفشان را صرف یک سست چوت و پرت می‌کنند و ناراحت می‌شوم؛ زیرا آنها این همه هوش تراز اول را در مطالبی نازل تلف می‌کنند. این یکی از دلایل کنار کشیدن من بود. من فقط احساس کردم که دیگر نمی‌توانم به این وضع ادامه دهم.

مشکل است که بعضی منتقد فرهنگ عامه باشد. شما درباره فیلم‌های بی‌ارزش فراوانی می‌نویسید. به تدریج نسبت به آن چه دربارۀ آن می‌نویسید احساس بی‌ارزی می‌کنید. حداقل بسیاری از منتقدان این چنین هستند و آنها در انتظار انجام کاری جالب توجه‌ترند. نمی‌توان به این خاطر به آنها ایراد گرفت. اما آنها در مورد آن چه می‌بینند، داوری انجام نمی‌دهند. به نظر نمی‌رسد که آنها نسبت به فیلم‌های روی سرده حساس باشند. نمی‌دانم چگونه این همه افراد می‌توانستند به این همه فیلم‌های بی‌ارزش درخشان خرد بگیرند. منظورم این است که بهترین فیلم‌های دوران ما به سختی مورد نگوشت قرار گرفته‌اند و به نظر نمی‌رسد معذرت‌خواهی بزرگی این نگوشت‌هایی بی‌مورد در کار باشد. منتقدان در زمینه سینما آموزش دیدند، آنها به کالج‌های بسیار خوبی رفته‌اند، اما به نظر نمی‌رسد بتوانند فوراً کیفیت فیلم را تشخیص دهند.

■ هنگامی که شما این مطلب را بیان می‌کنید، دو فیلم که من فوراً به یادشان می‌افتم، فیلمه تلفات جنگی [Casualties of War] بویان دی‌والبا و بی‌جایی از آسمان [Pennies from Heaven] با شرکت آسنو عازرتین [Steve Martin] و برنارد پیترز [Bernadette Peters] که سمار عارفداری مشتاقانه از آنها در نقدها بیان عملاً تنها بودید.

■ باورم نمی‌شود که این فیلم‌ها پستیانی بیشتری در رسانه‌ها به دست نیاورند. به نظر غیرقابل پذیرش می‌رسد که افرادی در یک رسانه گروهی کار کنند و ارزش‌های فیلم نشئت جنگی را در نیابند. شون پن [Sean Penn] یکی از بهترین بازی‌هایش را در این فیلم انجام داده است. سایکل جی. فاکس به طرز حیرت‌آوری بازی خوبی دارد، و آنها به دلوز زیبایی

در برابر هم ایفای نقش می‌کنند. دی پالما از لایه رویدادها جلوری استفاده می‌کند که گویی یک کلمه مورچه هستند؛ ما همه چیز را می‌بینیم که در نواحی وسیعی جریان دارد. و سپس جریان وقایع به وحشت آن‌چه سربازان با یک دختر خاص انجام می‌دهند، محدود می‌شود. من هرگز فیلم جنگی ندیده‌ام که به این زیبایی احساس شود. به استثنای فیلم‌های کلاسیکی مانند ترحم و رنگ. تنها هنگامی که فلوج را می‌بینید، آن را احساس می‌کنید. می‌دانید که چیزی نو دارد و چیزی نو را بیان می‌شود.

همین موضوع در مورد پی‌ئی‌ئی از آسمان هم مصداق دارد. دنس پاتر [Denis Potter] می‌خواست که فیلمش به سبک موزیکال‌های مسترو گلدوین مایر [MGIM] باشد و در نهایت هم چنین شد. فیلمش از این لحاظ که مانند روسیون تلویزیونی نبود، مورد حمله قرار گرفت. وقتی فیلمی واقعاً به خوبی ساخته می‌شود و مورد حمایت قرار نمی‌گیرد، قلب آدم می‌شکند. برای حمایت از فیلمی که مشکل و پیچیده است، واقعاً نیاز به حمایت رسانه‌ها وجود دارد و پی‌ئی‌ئی از آسمان این حمایت را به دست نیآورد. وقتی افراد بهترین کارشان را انجام می‌دهند و به خاطر آن اعتباری کسب نمی‌کنند، آدم شروع به نوسید شدن می‌کند.

□ در حال حاضر فیلم‌ها را چگونه می‌بینید؟ در سولتی پلکس‌های اجتماع‌های چند سالی | محلی؟ روی کاست‌های پیشرفته؟

■ به هر دو طریق. بسیاری از کارگردانان که من نسبت به کارشان نظر مثبت داشتم، وقتی فیلم‌های جدیدی را می‌سازند، ویدئوهای آنها را برایم می‌فرستند. تعجب‌آور آن‌که تعدادی از کارگردانی‌ها هم که من در مورد آثارشان نظر منفی داشته‌ام، فیلم‌هایشان را برایم می‌فرستند. زیرا می‌خواهند نظرم را بدانند و می‌دانند که من نمی‌توانم به آنها ضرری برسانم. تحول بسیار بامزه‌ای است. من در شهری زندگی می‌کنم که چهار سینما دارد و آنها با سرعت زیادی فیلم‌ها را عوض می‌کنند. بنابراین من می‌توانم اغلب فیلم‌هایی را که می‌خواهم ببینم، دریافت‌ام که واقعاً مستحق دیدن بسیاری از فیلم‌ها نیستم، و گاهی مجبورم که خودم را برای رفتن به تماشاخانه آنها ترغیب کنم. اغلب این فیلم‌ها ناخوشایند هستند. آنها همان فیلم‌هایی است که در سراسر کشور به نمایش در می‌آیند. زیرا شرکت‌های فیلمسازی کشف کرده‌اند که به نمایش درآوردن همزمان فیلم‌ها در سراسر کشور اقتصادی‌تر است. چرا که آنها می‌توانند در تلویزیون در مورد آنها آنچه می‌کنند.

□ این وضع مانند صحنه‌ای در فیلم "Day for Night" از تروفواست؛ هنگامی که کارگردان و کارکنانشان می‌خواهند به سینما بروند و همه سینماها یک فیلم را نشان می‌دهند. البته در آن جا دست کم آن فیلم

پدر خوانده است، نه گلا دی‌ناتور.

■ نه؛ اگر برای چند هفته به نمایش فیلم پدر خوانده ادامه می‌دادند، ناراحت نمی‌شدم. پدر خوانده فیلمی فوق‌العاده است. به خصوص منظورم قسمت دوم آن است. هنگامی که متوجه می‌شوید چگونه با قسمت اول تناسب دارد، هنگامی که رابرت دونیرو در نقش دون کورلئونه جوان در خیابان‌های نیویورک قدیم راه می‌رود، و آن سکاسی که او به رابرت تیراندازی می‌کند، سکاسی بسیار درخشان و بهت‌آور است.

□ آیا برای داشتن تریبونی برای تبادل دریافت‌هایتان با خوانندگان احساس دلتنگی نمی‌کنید؟

■ تبادل نظر راه خوبی برای طرح عقاید است. من عاشق نوشتن درباره فیلم‌هایی بودم که مرا به هیجان می‌آوردند. نوشتن درباره فیلم‌های بد لذتی ندارد. من فکر می‌کردم این کار جز ضرر نتیجه‌ای ندارد. نوشتن درباره آثار بد در یک فرم هنری دردناک است. به خصوص هنگامی که جوان‌ها مستحق این آثار هستند، چرا که آنها چیز بهتری متفاوتی را ندیده‌اند. منظورم این است: اگر شما نقدی درباره توفان کامل می‌نویسید، مجبور می‌بودید این حقیقت را به حساب آورید که برای بسیاری از جوان‌ترها، این اولین بار است که چنین فیلمی را می‌بینند. و در مورد آن کاملاً هیجان‌زده هستند، و احساساتشان کاملاً برانگیخته شده است. اگر آنها نقدی را از کسی بخوانند که به این احساسات روی موافق نشان نمی‌دهد، بسیار عصبانی خواهند شد. من نامه‌های بسیاری از سینمازده‌ها می‌خوانم. جوانان جوان‌هایی که به دبیرستان یا کالج می‌روند - دانشم که نمی‌توانستند درک کنند چرا من مانند آنها از دیدن فیلم‌هایی مانند "The Towering Inferno" به هیجان نمی‌آیم، و فیلم‌هایی چون "The Towering Inferno" مرتباً به نمایش در می‌آیند. دست‌اندرکاران تلویزیون که هفته گذشته از تماشاخانه فیلم مین پست به هیجان آمدند، این هفته از دیدن مردان ایکس [X Men] هیجان‌زده می‌شوند و هفته بعد فیلم دیگری آنها را برخواهد انگیزد. اما اگر شما بخواهید نقد بنویسید، باید کاری علاوه بر هیجان‌زده شدن انجام دهید. آن‌چه در صنعت سینما به چشم می‌خورد زوال است، و این زوال روز به روز بدتر و بدتر می‌شود. ■